

# گفتاری در نقد «عقل و آزادی»

محسن علی‌نی

در مقاله «عقل و آزادی» مندرج در شماره ۵ «کیان» نکات بدیع، ظریف و روشنفکری در باب رابطه «عقل و آزادی»، ضرورت ایجاد محیط و شرایطی آزاد جهت شکوفایی عقل و استعداد‌های عقلی آحاد مردم و همچنین ضرورت آزادی برای تبادل و تبادف اندیشه‌ها و فهمهای گوناگون بیان شده است که جای تقدیر فراوان دارد. با وجود این، نگارنده درخصوص نکته هشتم این گفتار اسارت عقل به دست ایدئولوژی نظری غیر از دکتر سروش دارد.

وی ایدئولوژی را چنین تعریف کرده است: «ایدئولوژی به معنای دقیق و صحیح کلمه عبارت است از اندیشه‌های مقبول ولی باطلی که دلیل ندارند، اما علت دارند» و بر همین بنیان نادرست کاخ معرفت شناختی خود را بنا نموده است. نگارنده پیش از آنکه به طرح تعاریف دیگری از ایدئولوژی که ناقض تعریف فوق‌الذکر می‌باشند، پردازد ذکر مقدمه‌ای مختصر را در این باب ضروری می‌داند.

اصطلاح ایدئولوژی Ideology مقارن پایان انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۹۶ میلادی) وضع گردیده و بتدریج مقبولیت عام یافت. واضعان این مفهوم آنرا به عنوان علم اندیشه‌ها Science of Ideal طرح کردند لیکن کلمه ایدئولوژی به صورت مفهرمی پست و مخدوش و دستخوش تحریف وارد علوم اجتماعی شد، مخصوصاً مارکس و انگلس نقش مهمی در بدنام کردن این مفهوم داشته‌اند زیرا به زعم اینان «ایدئولوژی تحریفی فرهنگی از واقعیت اجتماعی است که طبقه حاکم هر جامعه آنرا بر جامعه و بخصوص طبقه نادار تحمیل می‌کند و همچنین نموداریک آگاهی نادرست است.» موافق نظر مارکس هر ایدئولوژی مبین منافع گروه یا «طبقه همسود» Vested interestclass است. علاوه بر این هر عصر یا دوره تاریخی، دارای ایدئولوژی خاص خود است که زاده طبقه حاکم می‌باشد.

با این مقدمه کوتاه به ذکر تعاریفی چند از متفکران و اندیشمندان معاصر در باب ایدئولوژی می‌پردازیم: دکتر جواد یوسفیان معتقد است: «ایدئولوژی مجموعه‌ای از معتقدات و نظراتی است درباره جامعه بشری و ارزشها و هدفهای اجتماعی آن» این تعریف می‌رساند که ایدئولوژی بخشی یا بعدی از فرهنگ جامعه است و همچنین ابلاغ می‌کند که هر گروه انسانی الزاماً دارای یک ایدئولوژی است. بدین معنی که هر گروه انسانی باید تصویر یا نقشه‌ای از جهان و نیز هنجارهایی برای عمل داشته باشد.

آلن بیرو محقق و نویسنده فرانسوی، ایدئولوژی را «...مجموعه‌ای کم و بیش پیوسته و متشکل از اندیشه‌ها و باورهایی که گروهی معین را به حرکت می‌آورند و یا شیوه‌های عمل آنان را در جامعه مشروع می‌سازند...» تعریف می‌کند. به زعم وی می‌توان ناکجا آباد را شکلی از ایدئولوژی قلمداد کرد ولی ایدئولوژی در ناکجاآباد خلاصه نمی‌شود. ایدئولوژی زمانی به صورت ناکجاآباد درمی‌آید که به نحوی با مظاهر دنیای غالب سازگاری نیابد و به صورتی زنده و پویا در برهه‌ای از تاریخ جهت ایجاد تطور در آن وارد شده باشد.<sup>۵</sup> دکتر شریعتی نیز در این زمینه معتقد است، ایدئولوژی از دو کلمه ایده به معنی فکر، خیال، آرمان، صورت ذهنی و عقیده، و لوژی یعنی منطق و شناخت، تشکیل شده است. بنابراین



ایدئولوژی یعنی عقیده‌شناسی<sup>۶</sup>، و در اصطلاح، بینش و آگاهی ویژه‌ای است که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی که بدان وابسته است دارد و آنرا توجیه می‌کند و براساس آن مسئولیتها و راه‌حلهای و جهت‌یابیها و موضعگیریها و آرمانها و قضاوت‌هایی خاص پیدا می‌کند و در نتیجه به اخلاق، رفتار و سیستم ارزشهای ویژه‌ای معتقد می‌شود. ایدئولوژی عقیده‌ای است که وضع آیدآل فرد، جامعه و حیات بشری را در همه ابعادش تفسیر می‌کند و به چگونه‌ای؟ چه می‌کنی؟ و چه باید کرد؟ و چه باید بود؟ پاسخ می‌دهد.<sup>۷</sup>

با توجه به تعاریف ارائه شده درمی‌یابیم که دکتر سروش تعریفی نارسا و مخدوش از ایدئولوژی را ارائه نموده و بر همین اساس نیز به استنتاج و نتیجه‌گیری مبادرت ورزیده است، پس «ایدئولوژی به این معنی حجاب عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی است، و عینیت را از معرفت آدمی سلب می‌کند و به او فرمان می‌دهد که جهان را از دریچه همان اندیشه‌های باطل ببیند که لاجرم وارونه هم می‌بیند...»<sup>۸</sup>.

اما اگر تعاریف دیگر را در این زمینه بپذیریم، اذعان خواهیم داشت که ایدئولوژی نه تنها حجاب عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی نیست بلکه عامل حرکت بخش و تحول‌آفرین اندیشه و مبین رسالت و تعهد انسان خودآگاه است و جهت‌دهنده راه روشنفکر مسئول. در این معنی ایدئولوژی سه مرحله دارد: الف. جهان‌بینی (نوع تصور و تلقی‌ای که ما از جهان، از زندگی و از انسان داریم) ب. مرحله انتقادی نسبت به وضع موجود در همه ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی. ج. ارائه پیشنهادها و راه‌حلهای و همچنین نشان دادن نمونه‌های آیدآل<sup>۹</sup>. در مرحله سوم است که تعهد و مسئولیت انسانی مطرح می‌شود و فرد را با عمل، کار، مبارزه و فداکاری درگیر می‌کند و این حساسترین نقطه مشخص ایدئولوژی است. در این معنی مذهب در عالیترین تجلی خود به عنوان ایدئولوژی مطرح شده و پیامبران برجسته‌ترین و سازنده‌ترین پیشوایان، طراحان و پیام‌آوران ایدئولوژی می‌شوند.

به تعبیر شریعتی ما در تاریخ به دو مذهب یا به دو مرحله تاریخی برمی‌خوریم:

الف. مرحله تاریخی‌ای که در آن مذهب به شکل ایدئولوژی مطرح است و کسانی که به آن می‌پیوندند آگاهانه آنرا انتخاب می‌کنند. ب. مرحله‌ای که مذهب به شکل بومی یا سنت قومی و یا سنت اجتماعی است و یا تجلی روح جمعی و گروهی<sup>۱۰</sup>. به زعم وی، همه پیامبران بزرگی که برخاسته‌اند، در آغاز یک نهضت آگاهی‌بخش و روشنگر ایجاد کرده‌اند و شعارهای طبقاتی، گروهی و انسانی مشخص داده‌اند [مرحله ایدئولوژی] اما در مراحل بعدی، این مذهب از شکل حرکت به شکل نهاد اجتماعی و سازمان درآمده است و دیگر این افراد نبوده‌اند که یک مذهب را آگاهانه انتخاب می‌کرده‌اند بلکه این شرایط اجتماعی، فرهنگی، ملی و اخلاقی یک جامعه بوده که فردی را معتقد به نوعی مذهب بار می‌آورده است. بنابراین، مذهب در حالت حرکت آفرینی، پویایی و رهایی‌بخشی خود ایدئولوژی می‌شود و در حالت جزم‌اندیشی، تحجر و تبدیل به سنت قومی و اجتماعی، بُعد ایدئولوژیک خود را از دست می‌دهد.

نکته دیگری که از بطن همین نگرش برمی‌آید این است که ایدئولوژی شاخصه گروهی از جامعه تحت عنوان روشنفکر است. روشنفکر در تاریخ بشر عبارت است از همه کسانی که آگاهی

خاصشان تبدیل به حرکت جامعه و هدایت توده‌های زمان خودشان شده است. در همین راستا آگ برن و نیم کوف معتقدند که:

«... ایدئولوژی عاملی است غیرعینی که در بسا موارد مانند عوامل عینی، محرک فعالیت‌های انسان می‌شود. از این رو روشنفکرانی که ایدئولوژی ترقی خواهانه‌ای دارند، به جای آنکه ندانسته دنباله‌رو پوشش‌های تاریخ باشند، پیشاپیش آن پوششها به حرکت درمی‌آیند و رهبری را جایگزین دنباله‌روی می‌کنند. ایدئولوژی هر کس زاده محیط اجتماعی مخصوصاً پایگاه طبقه‌ای اوست، ولی روشنفکری که به نیروی دانش علمی مجهز باشد، می‌تواند خود را با پوشش‌های تکاملی جامعه انطباق دهد... روشنفکری که صادقانه با بینش ژرف علمی به جامعه بنگرد، می‌تواند به نیروی وضع جبری آینده تا اندازه‌ای جبر موجود را خنثی کند و در نتیجه از پایگاه طبقه‌ای خود فراتر رود، از مصالح نزدیک خود درگذرد، ایدئولوژی مترقی عصر خود را بپذیرد، موافق پوشش‌های تکاملی جامعه عمل کند و با مداخله خود، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید.»<sup>۱۱</sup>.

با توجه به مطالب عنوان شده برخلاف نظر دکتر سروش که معتقد است: «به چنین چیزی فقط می‌توان ارادت ورزید و یا مسحور و مفتون او شد، اما نمی‌توان در او تعقل ورزید»<sup>۱۲</sup>، دقیقاً انتخاب ایدئولوژی براساس آگاهی و شناخت صورت می‌گیرد و همان طور که اشاره شد، ایدئولوژی شاخصه روشنفکر است و اگر عشق و ارادتی نیز در این زمینه به وجود می‌آید ارادتی کور نیست بلکه عشق و ایمانی است که پس از شناخت و آگاهی پدید آمده است.

ویژگی آگاهی بخش و تحرک آفرین ایدئولوژی دقیقاً بیانگر این است که انتخاب ایدئولوژی با اعتقاد به آزادی تلازم دارد چرا که فقط ذهن آزاد و خلاق و اندیشمند است که می‌تواند آگاهانه امری را انتخاب کند. مگر می‌توان تصور کرد که ایدئولوژی از ذهنی اسیر و در بند ظهور و بروز پیدا کند؟ ایدئولوژی در نفس خود انتخاب آزادانه و آگاهانه را به همراه دارد و پویایی و تحرک ذهنی را به ارمان می‌آورد. بنابراین اعتقاد به یک ایدئولوژی نه تنها مانع و حجاب ذهن و عقل آدمی و دشمن خرد او نخواهد بود، بلکه روشنگر و هدایت کننده عقل و طرفدار آزادی انسان از قید و بندهای گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... نیز خواهد بود.

بر همین مبنا می‌توان افزود که انسان عاری از ایدئولوژی در راهی نامعلوم و بی‌سرانجام گام برمی‌دارد چرا که اساساً ایدئولوژی به معنی طرح و نقشه‌ای جهت حرکت انسان به سوی تکامل مادی و معنوی و تحقق بخشیدن به آیدآلها و کمال مطلوبهای بشری می‌باشد. کوشش و تلاش بسیاری از اندیشمندان و مصلحان قرن اخیر نیز معطوف به این بوده است که نشان دهند علم، هنر، ادبیات و... اگر عاری از سمت و سوگیریهایی ایدئولوژیکی باشند، سرانجام به خدمت خودکامگان درمی‌آیند و سر از ناکجاآباد درمی‌آورند، بنابراین آنچه که به این امور جهت می‌بخشد و آنها را در راه صلاح و فلاح انسانی قرار می‌دهد همانا ایدئولوژی است.

نکته دیگر اینکه به زعم دکتر سروش ایدئولوژی سلاخی است جهت ترویج دگم‌های متعصبانه و یا دفاع از مطامع و منافع گروهی خاص و همچنین ممکن است از آن در جهت خردزدایی و عقل ستیزی استفاده شود. این سخن بسیار متین و گرانبهایی است، آری ایدئولوژی تیغی دودم است، اما مگر عقل، علم، هنر، مذهب و غیره این گونه نیستند؟ مگر نه این است که ما در فرهنگ خود از «عقل شیطانی» و «عقل رحمانی» یاد می‌کنیم؟ این تعابیر بیانگر آن است که اگر عقل در جهت صلاح و فلاح انسان به کار گرفته شود رحمانی

خواهد بود و اگر برعکس در جهت انهدام و مسخ اندیشه‌ها و به بند و جمود کشیدن اذهان به کار رود، بُعد شیطانی خواهد یافت. بنابراین اگر در طول تاریخ از حقیقتی سوء استفاده شده است راه حل مناسب و بهینه این نیست که آن حقیقت کنار گذاشته شود چرا که در این صورت، باید بسیاری از مظاهر و تجلیات روح انسانی را از صحنه زندگی و اندیشه کنار گذاشت.

نکته بعدی اینکه دکتر سروش با وجود اینکه در ایران به طرفداری از اندیشه‌های کارل پوپر معروف است و یکی از مروجین «جامعه باز» وی قلمداد می‌شود ولی در این زمینه خاص [مسأله ایدئولوژی] نگرش مارکسیستی را در قبال تبیین و توصیف ویژگیهای ایدئولوژی به کار گرفته است. حال آنکه این نوع نگرش [نگرش مارکسیستی] با وجود ایدئولوژی ستیزی و جبهه‌گیریهای ضد ایدئولوژیک خود، سرانجام ایدئولوژی جدیدی را به ارمغان آورد و علی‌رغم مخدوش نمودن این اصطلاح از آن بهره‌های فراوان برد. در همین زمینه، دکتر سروش با حالتی تأییدآمیز گفته مارکسیستها را درخصوص طبقاتی بودن ایدئولوژی نقل می‌کند، در حالیکه به نظر می‌رسد ایدئولوژی را می‌توان براساس ملاکهای گوناگون تقسیم‌بندی نمود و مثلاً می‌توان از ایدئولوژی ملی، مذهبی و حتی ایدئولوژی انسانی در این زمینه یاد کرد. خود مارکس نیز کتابی دارد تحت عنوان ایدئولوژی آلمانی که در آن مسائل خاص ایدئولوژی خود را شرح داده است و این واژه نشان می‌دهد که ایدئولوژی می‌تواند خارج از یک طبقه و حتی در سطح ملی مطرح باشد.

نکته آخر اینکه محقق محترم جناب آقای دکتر سروش از زبان مارکسیستها می‌گوید: «چنان عقول اسیری را ابتدا باید از اسارت آزاد کرد و این آزادی از اسارت باید به جبر و اکراه صورت پذیرد»<sup>۱۸</sup>. بر این نکته تأکید فراوان نیز دارد. پس چگونه است که محقق ما با همه تأکیدی که بر آزادی اندیشه و تعقل دارد و هر آنچه را که بندی بر پای اندیشه می‌نهد بشدت نکوهش می‌کند و اذعان می‌دارد که عقل ذاتاً یک منطقی آزاد است، اما خود وی هنگامی که به مرحله درمان ایدئولوژی‌زدگی [به زعم وی] و نجات کسانی که اسیر این پندارهای باطل شده‌اند وارد می‌شود راه جبر، زور و اکراه را تجویز می‌نماید؛ و آیا این امر خود بیانگر نوعی جزمیت سیاسی - ایدئولوژیک نبوده و موجب تحدید آزادی دیگران نمی‌شود؟

نگارنده امیدوار است که در حد توان و استطاعت علمی و فکری خود توانسته باشد دیدگاه دیگری را، دو مقابل نگرش دکتر سروش در خصوص ایدئولوژی و جایگاه آن در عرصه زندگی بشری و همچنین عدم مغایرت ایدئولوژی با عقل و آزادی بیان کرده باشد. در هر حال تنها در سایه تبادل و تبادف افکار و اندیشه‌ها و همچنین ارائه دیدگاه‌های نوین است که باروری اندیشه و زایش فکری به وجود می‌آید و شرایط برای بحث‌های عاری از تعصب، جزمیت و دگم‌های رایج مهیا می‌گردد. به امید توفیق روزافزون برای همه کسانی که در راه تکامل فکر و اندیشه بشری گام برمی‌دارند.

یادداشتها:

۱. سروش، عبدالکریم «عقل و آزادی»، نشریه کیان، سال دوم، شماره ۵، فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۷۱، ص ۱۸.
۲. یوسفیان، جواد «مردم‌شناسی فرهنگی (جزوه دست‌نویس)» دانشکده علوم اجتماعی علامه

طباطبایی تهران ۱۳۶۷، ص ۱۲.

۳. همان منبع، ص ۱۲.
۴. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی ترجمه دکتر باقر ساروخانی، چاپ اول، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۶۷.
۵. همان منبع، ص ۱۶۷.
۶. شریعتی، علی، جهان‌بینی و ایدئولوژی (م.ا. ۲۳)، چاپ اول، انتشارات مونا، تهران، ۱۳۶۱، ص ۶۶.
۷. دکتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی «فرهنگ لغات» چاپ اول، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۲، صص ۸۷ - ۸۶.
۸. سروش، عبدالکریم «عقل و آزادی»، نشریه کیان، شماره ۵، ص ۱۸.
۹. شریعتی، علی جهان‌بینی و ایدئولوژی (م.ا. ۲۳) صص ۷۱-۷۰.
۱۰. همان منبع، ص ۷۹.
۱۱. آگ برن و نیم کوف - زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس ا.ح. آریان‌پور، چاپ بازدهم، بی نا، تهران، ۱۳۵۷، ص ۵۳۲.
۱۲. سروش، عبدالکریم «عقل و آزادی» نشریه کیان، شماره ۵، ص ۱۸.
۱۳. همان منبع، ص ۱۸.

